

پسر و پدر

واقعیت. واقعیت است و حقیقت. حقیقت

(اعلیحضرت)

امیر فیض- حقوقدان

چندی قبل تلویزیون آقای شهرام همایون برنامه ای ترتیب داد که در آن اعلیحضرت در جایگاه قضاوت نسبت به پدرشان قرار گرفتند و ادعای دیکتاتور بودن و اقدامات خلاف قانون اساسی مشروطیت را به شاهنشاه ایران به حکم حقیقت و واقعیت رساندند!!

حکم اعلیحضرت در عبارت کامل چنین است:

> هر جا که انتقاد به جاست باید آنرا قبول کرد و پذیرفت و مسئله غیرتی شدن نیست واقعیت، واقعیت است و حقیقت، حقیقت است <

انگیزه ترتیب دادن برنامه تلویزیونی (بخوانید اخذ قضاوت و حکم) از اینجا پا گرفت که عده ای شوراجی اعتراض داشتند که > چرا رضا پهلوی که پدرش دیکتاتور بوده و قانون اساسی را زیر پا گذاشته بعنوان سخنگوی شورا انتخاب شده است <

جواب شورا این بود که > درست است که شاه فقید (در عبارت مردک) دیکتاتور و..... بود ولی پسرش اعمال پدرش را محکوم کرده است و بنابراین تصدی ایشان بعنوان سخنگو قابل ایراد نیست <

کشاکش در این جریان به آنجا کشیده شد که محکومیت شاهنشاه ایران بوسیله فرزندش وضعیت حال و روز پیدا کند تا نشان دهد که محکومیت شاهنشاه بوسیله اعلیحضرت مستمر و متوالی بوده است.

برای اجرای این مقصود برنامه ای بوسیله آقای شهرام همایون ترتیب داده شد که یک نفر به نمایندگی!! از شورای به اصطلاح ملی!!، قضاوت اعلیحضرت را نسبت به پدرشان شاهنشاه ایران جویا شود.

برنامه مزبور به اجرا در آمد و فردی که بنده تاکنون با چنین نامی آشنا نبوده ام [یاشار پارسا] موضع شاهنشاه ایران را در رابطه با دیکتاتوری و نادیده گرفتن قانون اساسی عنوان کرد که در کمال تاسف اعلیحضرت هم خود را در مقام قاضی و نه حتی شاهد قرارداد و حکم واقعیت ادعا و برحق بودن آنرا اعلام نمودند.

حاشیه - پادشاه فقید دیشب تنها بود

آقای امید دانا معترض به برنامه مزبور، در برنامه تلویزیونی خودشان مطالبی گفتند که در آن مطالب جمله ای بود که سخت مرا گرفت و آن این بود که گفتند: > پادشاه فقید دیشب تنها بودند <.

شاهنشاه ایران فقط دیشب تنها نبودند همواره در طول سلطنتشان بمفهوم حقیقی تنها بودند، تنهایی با اینهمه رذالت و خیانت آنهم در چنین ابعادی که باورکردنی نبود و نیست. برآستی که خوب شد نبودند تا محکومیت خودشان را به حکم فرزندشان به بینند.

(پایان حاشیه)

و اما بعد - ارزیابی قضاوت!

۱- آنچه در جلسه تلویزیونی مزبور خطاب به اعلیحضرت گفته شد نه سوال بود و نه انتقاد، بلکه یقیناً توجه اتهام به شاهنشاه، پدر اعلیحضرت بود که پسر، توجه اتهام را به پدرشان نه اینکه وارد و قابل رسیدگی بدانند بلکه آنرا واقعیتهای شناختند که حکم حقیقت، برآن هموار است و بکلامی روشن پدر را در موقعیت یک مجرمی که به حکم حقیقت مجرم شناخته شده قراردادند.

تسلیم اعلیحضرت به اتهام و ادعای فاقد دلیل، تحت عنوان انتقاد، درست از آن حرفهائی است که عقلانی شناخته نمیشود، زیرا قبل از ارائه دلایل و شواهد و بررسی و تطبیق آن با حدود و مسئولیت متهم، نمیتوان بصرف تصور درست بودن آن، پایه قضاوت قرارگیرد.

برای قضاوت و داوری پاک، نخست صلاحیت داور شرط است. صلاحیت به آن معنا که آیا قاضی در حد بضاعت علمی و تجربی نسبت به موضوع هست یا خیر و سپس دسترسی به اسناد و مدارک و شهود قضایا چرا که قضاوت براساس سند و دلیل حجت است نه میزان احساس و برخی مسائل روانی از قبیل تب تند عامه.

انسان با داوری های شایسته، جلوه های آدمیت را متجلی میسازد و با بد داوری کردن چیزی از اثر مورد داوری نمیکاهد و فقط ذلت خود را آشکار میسازد.

داوری از اسباب شناخت حقیقت است و گاهی هم برای تحقیر شخص و موضوع داوری.

اما موضوع داوری، مهمی است بر همه مهمات. و آن اینکه:

اثری که نماینده یک ملت بوده است را نمیتوان تحقیر کرد، چنین تحقیری، تحقیر ملت است.

آیا در طول این سی و پنج سالی که اعلیحضرت در معرض انتقاد قرار گرفته اند حتی یک مورد بنظر ایشان انتقاد بجا و درست نبوده که ابداً و هیچگاه نسبت به انتقاداتی که از موضع قانون و سنت و فرهنگ ایرانی باستحضارشان رسیده حالت تقاعد داشته باشند؟ و به درک مبارکشان فقط همین یک مورد یعنی اتهام به پدر، صائب و درست آمده است.؟!

۲- فاصله بسیار کوتاه بین ادعای اتهام (دیکتاتور بودن شاهنشاه) با تائید و تحکیم آن از سوی اعلیحضرت و بی نیازی اعلیحضرت به توضیح و دلیل، قرینه ای است که برنامه مزبور، از یک توافق قبلی برای به روز رساندن محکومیت شاهنشاه بوسیله اعلیحضرت تدارک شده بود.

۳- چرا اعلیحضرت اتهام به پدرشان را عنوان انتقاد داده اند؟

زیرا اتهام نیاز به دلیل دارد که مدعی باید ارائه دهد و در غیر اینصورت ضامن است ولی انتقاد امری نظری است و برای منتقد ایجاد تعهد و ارائه دلیل نمیکند و به همین دلیل، انتقاد، برعکس ادعا و اتهام، هیچگاه به حکم و قضاوت منتهی نمیشود.

انتقاد متوجه عمل شخص زنده است که منتقد علیه از انتقاد استفاده کرده و کمبودنارسائی های مورد نقد را تامین کند، انتقاد نسبت به عمل متوفی در مفهوم انتقاد درست نیست (زیرا تحصیل حاصل ممکن نمیگردد).

حتی اتهام هم نسبت به متوفی به ملاحظه عدم امکان دفاع امری منتفی است و معمول این است که روی ادعا نامه نوشته میشود «بمناسبت فوت متهم دعوا موقوف میگردد»

قضاوت نسبت به اعمال اشخاص در گذشته با محققین و مورخین است که در اصطلاح گفته میشود «قضاوت باتاریخ است» چنانکه اعلیحضرت هم بارها و بارها در مورد کارهای پدرشان موضوع رادر صلاحیت تاریخ دانسته اند.

۴- درست است که در گذشته هم گهگاهی اعلیحضرت در مصاحبه هایشان از اقدامات پدر انتقاد هائی داشته اند ولی این برای اولین بار است که فرمایشاتشان حالت حکم و قضاوت رابه خود گرفته است.

عبارت «واقعیت، واقعیت و حقیقت است» به این معناست که حقیقت از طریق واقعیات و ملاحظات و درک یقینی به کرسی قضاوت نشسته است، و در کلامی دیگر حقیقتی که اظهار داشته اند پس از بررسی های لازم و شنیدن دلایل مدعی و احراز اصالت آن دلایل، بدست آمده و مشمول صیغه «حق و حقیقت برتر است و هیچ چیزی برتر از آن نیست» شده است.

۵- اعلیحضرت در راستای ترضیه خاطر طرف، که میتوان از او بنام شورای به اصطلاح ملی!! نام برد مرز فرهنگی و سنت احترام به پدر را هم نادیده گرفته و شکسته اند.^۱

فرهنگ ایرانی که چه بهتر گفته شود «فرهنگ آدمیت» در مورد احترام و حقوق پدر در این ماجرا بکل از عنایت و رعایت اعلیحضرت به دور افتاده است.

از قدیمی ترین باورها و ارزش های فرهنگی و سنتی ملت ها احترام و حفظ حرمت پدر و مادر است همه ادیان از زرتشت و یهود و اسلام و همه فرهنگ های ایرانی و خارجی، اصرار تاکید آمیز بر حفظ این رابطه دارند در قوانین دادرسی کشورها شهادت یسر علیه پدر و برعکس قابل قبول نیست تا چه رسد به قضاوت که حاصل از شهادت و دلایل است.

خویشاوندی قاضی با هریک از طرفین دعوا، قاضی را از صلاحیت رسیدگی خارج میسازد تا چه رسد به صلاحیت پسر در قضاوت نسبت به پدرش.

^۱ شگفتی در رفتار اعلیحضرت است، به ندرت دیده شده است از شخصی که مرده است انتقاد ناروا بکنند، ولی اعلیحضرت همواره از پدر گرامیشان... نه غیر... انتقاد ناروا کرده اند. پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش خوانش پسر -ح-ک

و این بدان معناست که اعلیحضرت فاقد صلاحیت ادای شهادت تا چه رسد به قضاوت و داوری نسبت به پدرشان میباشند.

در مصر قدیم وثیقه بزرگترین تعهدات، جنازه مومیایی شده پدر متعهد بوده است و این نشانگر احترام به پدر حتی نسبت به جنازه اوست.

بشریت هیچگاه پیکره پسری را که علیه پدرش برخاسته بعنوان یک و مشوق جامعه افراشته نساخته است.

شیخ مهدی پسر حاج شیخ فضل الله نوری که علیه پدرش برخاست و هنگام اعدام پدرش دلشادی نشان داد از او نه بنام قهرمان مشروطیت و آزادی بلکه بنام فرزند نا اهل نام برده شده است.

اعلیحضرت در سالهائی که گرفتار معاشرین ناباب نشده بودند به حفظ اصالت رابطه پدر و پسر مصربوده اند.

پسر نوح بابدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

از باب نمونه در مصاحبه باروزنامه فیگارو درمقابل سوال زیر:

آیا بخاطر دارید که مسئله ای سیاسی میان شما و پدرتان اختلاف بوجود آورده باشد یا یکی از تصمیمات پدرتان را دوست نداشته باشید؟

اعلیحضرت فرمودند:

>من باید بسیار بی نزاکت باشم که بخواهم خود را در مقام داوری = قضاوت پدرم بگذارم تصور نمیکنم که بتوان درباره تصمیمات شاه اظهار عقیده کرد که درست بوده یا نبوده<

نمونه دیگر- مصاحبه حریت:

سوال مصاحبه کننده:

بنظر شما اشتباهات پدرتان چه بود؟

پاسخ اعلیحضرت:

>دیگران را رها کنید. اینجا نشستن و پدرم را محاکمه کردن صحیح بنظر نمیاید؛ من معتقدم تاریخ همواره بهترین داور است؛ یهمین دلیل فکر میکنم اگر این داوری را بر عهده تاریخ بگذاریم بهتر است<

با بیان این حقیقت منصفانه و حکیمانه، چرا باید اعلیحضرت بجای رها کردن دیگران، در مقابل هزاران هزار بیننده به ادعای یکی از همان دیگران دریده احوال پدرشان را محاکمه و محکوم کنند؟

بیان اعلیحضرت نیاز به شرح و بسط ندارد و در مقام مقایسه با پاسخی که به پرسش آن دریده احوال داده اند این میشود (دیگران هرچه میگویند درست است نشستن در فرنگ آنهم بعد از سی سال شاه را محکوم کردن آنهم از طرف فرزند شاه کاری بجاست و بهترین داور هم بجای اینکه تاریخ باشد خود فرزند شاه است)

نمونه دیگر - کتاب انتخاب زمان

مصاحبه کننده میگوید- اعتبار شما به نگاه تان به گذشته بستگی دارد. از این رو پرسشی ساده و بی پرده را با شما در میان میگذارم. آیا در توصیف حکومت پدرتان از لفظ دیکتاتوری استفاده میکنید؟

پاسخ اعلیحضرت:

«برای من این پرسشی است بسیار دردناک یک فرزند نمیتواند در سخن گفتن از پدرش از هرواژه ای استفاده کند خاصه وقتی که پدر نتواند از خودش دفاع کند، فکر نمیکنم کسی این واقعیت را انکار کند» (صفحه ۲۵)

از سال ۲۰۱۰ (تایخ نگارش کتاب زمان انتخاب) چه اتفاق و رویدادی سبب شده که محکوم کردن پدرشان دیگر برای اعلیحضرت دردناک نبوده و پدری را که نمیتواند از خودش دفاع کند محکومیت کشیده اند؟ آنهم محکومیت و قضاوتی که مستند حکم محکومیت، واقعیت و حقیقت اعلام شده است؟

چه تحولاتی بروز کرده که اعلیحضرت، بی نزاکتی را در مورد پدرشان انتخاب فرموده اند؛ آیا دشوار است معنای بی نزاکتی که اعلیحضرت در مصاحبه با فیگار بکار برده اند را درک کنیم؟

در حالیکه در مصاحبه کتاب زمان انتخاب با همه اصراری که مصاحبه کننده داشته که اعلیحضرت صفت دیکتاتوری را برای شاهنشاه ایران بکار ببرند، اعلیحضرت مقاومت کرده اند؛ چه تحولی بوجود آمده که اعلیحضرت با چنان اشتیاق و سرعتی حکم محکومیت پدرشان را به اتهام شکستن قانون اساسی و اتخاذ رویه دیکتاتوری اعلام میفرمایند؟؟!

اعلیحضرت که در کتاب «زمان انتخاب: میفرمایند: <من در موقعیتی برای مناقشه درباره کارهای پدرم نیستم و برای من هنوز قانون اساسی پرتوی از امید است> این موقعیت کدام است که پیدایش آن سبب ورود اعلیحضرت به مناقشه درباره پدرشان شده است؟

اعلیحضرت که فرموده اید: <من زمانی شروع به شناختن پدرم کردم که ما ایران را ترک گفته بودیم و پدرم دیگر پادشاه نبود> چگونه نسبت به کارهای پدر که فرزندش در سن و سالی نبوده و در خارج از کشور بوده وقاعدتا نمیتواند از کم و کیف کارها و جو زمان وقانون اساسی وتداوم اجرائی آن آگاه باشد درمسند قضاوت، شاهنشاه را محکوم میکند؟

اعلیحضرت در سالهای نخست یاد آوری کردند که **<نسبت به اتهامات ساکت نخواهم نشست و مفتریان را تعقیب کرده و میکنم>** آیا این مهم که هیچگاه رعایت نشد چگونه بجای تعقیب مفتری و یا حداقل مطالبه دلیل تبدیل به قضاوت و حکم از ناحیه اعلیحضرت علیه شاهنشاه ایران شد؟

اعلیحضرت که گرفتار وسواس اجرای حقوق بشر میباشند چگونه رعایت آنرا شامل پدرشان نمیدانند و برخلاف ماده ۱۰ آن اعلامیه بدون رسیگی قضائی پدرشان را محکوم ساخته اند.

رشوه برای پست سخنگونی

تنها اتفاقی که روبروی این نحوست قرارداد و سبب بی حرمتی به شاهنشاه پدرو قبول واستقبال از نکبت حضور در مناقشه علیه پدر شده است همان علاقمندی وعشق اعلیحضرت به سخنگونی شورای قلابی است. ومحکوم کردن پدر، رشوه ای است که برای پست سخنگونی پرداخته اند.

پدر عشق بسوزد که مرا رسوا کرد پیش چشمان همه مشت دلم را واکرد

آثار قبول ادعای بی دلیل

گرچه تیتربالا <آثار قبول ادعای بی دلیل> با این اشکال و نادرستی مواجه است که ادعای بی دلیل هیچگاه قابل قبول نیست تا آثاری متوجه آن باشد و اساسا قضاوت نسبت به ادعای بدون دلیل خلاف اعلامیه جهانی حقوق بشر است ولی مواردی دیده شده است که قاضی بصرف ادعا و یا تشخیص خودش حکم محکومیت افراد را صادر کرده است؛ از جمله احکام اعدام ویامصادره هائی که خلخالی صادر کرد وفورا هم اجرا میشد.

واما باز در آثار قبول ادعای بدون دلیل

درآنین دادرسی اصلی هست بنام رویه قضائی ویا نام دیگری. وآن بدان معناست که اگر دادگاه نسبت به موضوعی حکمی داد، آن حکم رویه ای میشود که همان دادگاه نتواند حکم خلافی مغایر با حکم اول نسبت به موضوع مشابه صادر کند.

در تطبیق مورد با قضاوت اعلیحضرت نسبت به پدرشان، از آنجا که رویه قضاوت اعلیحضرت فارغ از دلیل وسند و صرفا حسب ادعا صادر شده است لذا، کیفیت بن قضاوت و آثار حکمی آن، فقرات زیر و مشابهات آنرا شامل میشود:

۱- ادعای خارج ساختن ۲۸ تن طلا وجواهرات بانک ملی ایران توسط شاهنشاه ایران! (مصاحبه حریت واعلام موضوع ازطرف اعلیحضرت به اعتبارنوشته یک روزنامه خارجی) منطبق با واقعیت وحقیقت است وهیچ سند ودلیلی لازم نداری وصرف ادعا حواقیقت، واقعیت است وحقیقت، حقیقت است؟؟!!

۲- ادعای ۲۰ میلیارد دلار نقد متعلق به شاهنشاه ایران در خارج از کشور!، چون ادعای روزنامه هاست پس واقعیت وحقیقت است!!

۳- ادعای اینکه اعلیحضرت به حکومت صدام پول و اسلحه برای جنگ با ایران میداده! (اعلام شده از سوی اعلیحضرت مصاحبه حریت) کافی است و دیگر نیازی به اثبات ندارد و واقعیتی است که به حقیقت گره خورده است!!

۴- اظهارات وزیر دادگستری دولت بازرگان به اینکه هر ساواکی هر شب سریک زندانی را سر سفره خوراک میآورد و اگر نمیآورد بچه های آن ساواکی اعتراض میکردند واقعیت و حقیقت است زیرا ادعای وزیر دادگستری است!!

۵- ادعای اینکه یکصد هزار نفر در جریان شورش ۵۷ کشته شده اند و شاهنشاه دستور اکید برای کشتار مردم داده بودند! واقعیتی است که بنا کننده حقیقت است زیرا خارجیان و مراجع تقلید گفته اند!!

۶- اینکه مصاحبه کننده کتاب «زمان انتخاب» خطاب به اعلیحضرت گفته است: «میگویند پدر شما از شکنجه دادن مخالفان لذت میبرد!» واقعیت و حقیقت دارد و چه نیازی به دلیل است!!^۲

کاش یک موی سر آنها در ما بود

در شهریور سال ۲۰ هنگامیکه رضاشاه کبیر ایران را ترک گفت بی - بی - سی و مخالفان شاه خبر دادند که رضاشاه جواهرات سلطنتی را باخود برده است؛ و هیجانی در کشور ایجاد شد؛ فروغی نخست وزیر وقت با حضور گلشانیان و تعدادی از نمایندگان مجلس به خزانه بانک ملی رجوع و جواهرات را با دفتر ثبت جواهرات تطبیق و اعلام کردند که هیچ گونه دستبرد و تغییری در جواهرات داده نشده است.

با این خبر رادیو بی بی - سی و مخالفان ادعای تازه ای را مطرح کردند که میلیارد ها دلار و پوند ملت ایران را رضاشاه در بانکهای خارج مخفی کرده است.

فروغی نامه ای به سفیر انگلیس در تهران نوشت و خواستار شد که بانکهای راکه دولت انگلیس و خبرگزاری آن دولت مدعی است که رضاشاه ثروت ملت ایران را برده و در آن بانکها پنهان ساخته صورت آن بانکها را به دولت ایران بدهد تا ثروت ملت ایران باز پس گرفته شود.

سفارت انگلیس در تهران به این نامه جوابی نداد فروغی موضوع را سخت تعقیب کرد در نامه سوم پاسخ آمد که «اینگونه تبلیغات ناشی از جنگ است مهم تلقی نکنید» (احمد احرار کیهان لندن)

این رویداد آورده شد تا قبول شود که یک موی ایرانیان قدیم در ما نیست. در آن زمان این چنین که دیدید از حیثیت و اعتبار رضا شاه بزرگ دفاع میشد و امروز مثل آب خوردن شاهنشاه ایران را به همه بدی ها و اتهامات نه اینکه متهم کنند که محکوم میکنند؛ آنهم نه تنها از سوی دشمنان شاه که از سوی فرزند شاهنشاه.

ازما گذشت نیک و بد اما تو پادشاه فکری به حال خویش کن این روزگار نیست

^۲ - البته خواننده گرامی توجه دارد، استاد امیر فیض این موارد را از سر انتقاد نه از مورد حقیقی بودن مورد مطرح میکنند. ح-ک